



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ / آبان / ۱۳۹۹

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: آیا نهی از شیء مقتضی فساد است یا خیر؟ - ادامه امر دوم (تفاوت مصادف با: ۲۹ ربیع الاول ۱۴۴۲)

دو مسئله) - امر سوم (اصولی بودن مسئله) - امر چهارم (لفظی یا عقلی بودن مسئله)

جلسه: ۳۱

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادامه بحث در امر دوم

بحث در امر دوم از امور مقدماتی در مسئله اقتضاء نهی یا کاشفیت نهی از فساد بود. در امر دوم درباره تفاوت بین مسئله اجتماع امر و نهی و کاشفیت نهی از فساد بحث می‌کردیم. عرض کردیم وجوهی برای فرق بین این دو مسئله ذکر شده است، سه وجه دیروز مورد اشاره قرار گرفت و معلوم شد این سه وجه نمی‌تواند فرق این دو مسئله را روشن کند،

وجه چهارم

آن چیزی که می‌تواند به عنوان فرق بین مسئله اجتماع امر و نهی و کاشفیت نهی از فساد بیان شود، همان است که امام خمینی بیان فرمودند. ما این بیان را پذیرفتیم، محصل این وجه این است که اختلاف این دو مسئله باید یک اختلاف ذاتی و آن جهاتی که بعضا حتی وجهی که خود محقق خراسانی بیان کردند در واقع اختلافی است که مربوط به یک جهت عرضی است، البته صاحب فصول در فرق بین این دو به اختلاف موضوع اشاره کرد که به نوعی می‌تواند تفاوت را بیان کند (طبق یکی از تعابیر، زیرا آنجا دو تعبیر ذکر کردیم) علی‌ای حال طبق این وجه تفاوت بین این دو مسئله به تفاوت در موضوع و محمول این دو مسئله است. زیرا اختلاف ذاتی یا به اختلاف در موضوع دو مسئله است یا به اختلاف در محمول و یا به اختلاف هر دو. اگر دو مسئله از مسائل یک علم از یکی از این جهات سه گانه مختلف باشند می‌توانیم بگوییم اختلاف این دو مسئله اختلاف ذاتی است.

بر این اساس در قضیه اجتماع امر و نهی مسئله این است که اجتماع الامر و النهی، هل یکون جایز ام لا؟ در این قضیه موضوع اجتماع الامر و النهی است و محمول جواز و یا عدم جواز است، اما در مسئله اقتضاء نهی للفساد (یا طبق نظر ما کاشفیت نهی از فساد) قضیه و مسئله این است که العبادة المنهی عنها هل تکون فاسده ام لا؟ عبادت منهی عنه آیا فاسد است یا نیست؟ عبادتی که نهی به آن تعلق گرفته است آیا فاسد است یا خیر؟ اگر این دو قضیه را با هم مقایسه کنید هم موضوعشان متفاوت است هم محمولشان. موضوع در قضیه اول اجتماع الامر و النهی است اما در قضیه العبادة لامنهی عنها است. محمول در قضیه اول عبارت است از جواز یا عدم جواز، اما در قضیه دوم عبارت است از فساد و عدم فساد، لذا این دو قضیه چون نه موضوعا و نه محمولا یکی نیستند، بنابراین بین این دو مسئله تفاوت و اختلاف ذاتی است.

ان قلت

دو مسئله زمانی می‌توانند مستقل از یکدیگر محسوب شوند و ما به کلی بین آنها تغایر و تفاوت قائل شویم که محدودیتی برای قائلین به هر قول در آن مسئله برای شرکت در نزاع در مسئله دیگر نباشد. اگر در مسئله‌ای گروهی طبق قولی نتوانند در نزاع در

مسئله دیگر شرکت کنند، معلوم می‌شود که این دو مسئله کاملاً از هم جدا نیستند. در مسئله اجتماع امر و نهی بعضی قائل به جواز هستند و بعضی قابل به امتناع، اگر کسی در مسئله اجتماع امر و نهی قائل به جواز شد آن وقت می‌تواند در مسئله دوم و در رتبه بعد بررسی کند که آیا نهی از عبادت موجب فساد می‌شود یا دلالت بر فساد می‌کند یا خیر؟ اما اگر کسی در مسئله اول قائل به امتناع شد و گفت: یمتنع اجتماع الامر و النهی، اینجا دیگر نمی‌تواند در مسئله دوم و نزاع در اینکه آیا نهی در عبادت موجب فساد است یا خیر شرکت کند، زیرا وقتی می‌گوییم: آیا نهی از عبادت موجب فساد است یا خیر؟ معنایش این است که نهی از چیزی که دارای امر است موجب فساد است یا خیر؟ زیرا عبادت یعنی چیزی که امر دارد، عبادت بدون امر معنا ندارد (حال یا امر وجوبی یا امر استحبابی) پس در مسئله دوم گانه این مفروض غنه است که باید امر متوجه آن عمل شده باشد تا بتواند عنوان عبادت پیدا کند آن وقت بحث می‌کنیم آیا نهی از عبادت کاشف از فساد است یا خیر؟ اقتضاء فساد دارد یا خیر؟ حال کسی که قائل به امتناع اجتماع امر و نهی است آیا می‌تواند بیاید در این مسئله وارد شود و در این نزاع شرکت کند و اظهار نظر کند؟ او معتقد است امر و نهی قابل اجتماع نیستند تا نوبت به این برسد که بحث شود که عمل و عبادتی که می‌دانیم امر دارد اگر نهی به آن متوجه شود، آیا دلالت بر فساد می‌کند یا خیر؟

پس محصل اشکال این شد که شما هر چه تلاش کنید و بخواهید بین دو مسئله اجتماع امر و نهی و اقتضاء نهی للفساد تفاوت و تغایر ایجاد کنید، (ولو موضوعاً و محمولاً این دو مسئله متفاوت باشند) اما یک محدودیت بزرگی در مقابل شما وجود دارد و آن اینکه اساساً تنها یک دسته از دو دسته در مسئله اول، می‌تواند در مسئله دوم وارد شوند که عبارتند از اجتماعین، آنهایی که قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستند، اینها می‌توانند بحث کنند که آیا نهی در عبادت کشف از فساد آن عبادت می‌کند یا خیر؟ زیرا کسی که امتناعی است و می‌گوید: اساساً امکان اجتماع امر و نهی نیست و عقیده دارد که اصلاً معنا ندارد که نهی به عبادت بخورد نمی‌تواند بحث کند که آیا نهی از عبادت مقتضی و کاشف از فساد هست یا نه؟ چون عبادت یعنی چیزی که امر دارد پس در مسئله ما امر مفروض است و لذا اگر هم زمان بخواهد نهی نیز به آن متوجه شود، این لازم‌ه‌اش این است که بین امر و نهی اجتماع پدید بیاید.

قلت

امام خمینی می‌فرماید: بر خلاف گمان مستشکل هم امتناعین و هم اجتماعین می‌تواند در نزاعی که در مورد کاشفیت نهی از فساد وجود دارد وارد شوند. یعنی هیچ محدودیتی نیست و هر دو گروه طرف دعوا در مسئله اول، می‌تواند در این مسئله نیز وارد شوند و اظهار نظر کنند.

طبق نظر مستشکل کسانی که قائل به اجتماع امر و نهی هستند برای بحث در مسئله اقتضاء نهی للفساد محذوری پیدا نمی‌کنند. عمده مشکل در مورد امتناعین است، مسئله و مشکل این است که می‌گویند: بحث ما در مسئله دوم این است که آیا نهی مقتضی فساد است یا خیر؟ آیا نهی از عبادت کاشف از فساد است یا خیر؟ او گمان کرده است که عبادت یعنی چیزی که دارای امر است لذا می‌گوید: چطور می‌شود کسی که قائل به امتناع است اینجا بحث کند، ببیند چیزی که امر دارد آیا به آن نهی تعلق می‌گیرد یا خیر؟ در حالیکه مسله این نیست. منظور از عبادت در اینجا آن چیزی نیست که دارای امر باشد، منظور از عبادت یعنی لو لم یکن نهیا کان عبادتاً، اگر نهی نبود عبادت محسوب می‌شد، الان عبادت نیست، بالفعل امر ندارد تا آن محذور پیش بیاید، مثلاً در مورد روزه

عید قربان، بحث این است که آیا نهی از روزه عید قربان یا روزه روز عاشورا موجب فساد است یا خیر؟ اینجا آن چیزی که امر دارد صوم به نحو مطلق است، مثلا ما امر استحبابی داریم در اینکه صوم مطلقا مستحب است (در همه ایام) اینجا نهی وجود ندارد، وقتی که نهی به صوم روز عید قربان یا روز عید فطر متعلق می‌شود اینجا دیگر این صوم فی الواقع امر ندارد، حال ما الان کاری به اینکه امر چطور می‌شود و چه سرنوشتی پیدا می‌کند نداریم، در مورد روز عاشورا که نهی تنزیهی وارد شده، قبلا به تفصیل بحث کردیم و انظار را بیان کردیم، عمده این است که وقتی می‌گوییم نهی در عبادت کاشف از فساد است یا نه معنایش این است که این شیء لو لم یکن نهیا کان عبادتا، اگر این نهی نبود مثل بقیه ایام این هم عبادت محسوب می‌شد، کأنه اینجا امر نداریم، آنچه هست نهی است و این قابلیت و شأنیت را دارد که لولا این نهی، این فعل امر داشت، منتهی مانعی در برابرش ظاهر شد که آن امر از فعلیت افتاده است، پس حتی کسانی که قائل به امتناع هستند و معتقدند امر و نهی قابل اجتماع نیستند می‌توانند در این نزاع و این بحث که آیا نهی کاشف از فساد است یا نه حضور داشته باشند و محدودیتی برای این گروه نسبت به حضور و نزاع در مسئله کاشفیت نهی از فساد نیست. با این حساب دیگر چه مانعی از استقلال و تغایر این دو مسئله است؟

فتحصل مما ذکرنا کله: این دو مسئله کاملا با هم مغایرند، مسئله اجتماع امر و نهی با مسئله کاشفیت نهی از فساد موضوعا و محمولا با هم متفاوت هستند و هیچ محدودی برای شرکت کسانی که در مسئله اول قائل به امتناع اجتماع هستند در مسئله دوم وجود ندارد. بنابراین استقلال و تفاوت این دو مسئله روشن است.

امر سوم: این مسئله اصولی است یا خیر؟

تقریبا همین بحث را در مسئله اجتماع امر و نهی نیز داشتیم. در مسئله اجتماع امر و نهی این بحث بود که آیا این مسئله اصولی است یا خیر؟ اگر مسئله اصولی نباشد معنایش این است که می‌تواند از مبادی تصدیقیه یکی از مسائل علم اصول باشد. مثلا در مسئله اجتماع و امر نهی برخی معتقدند مسئله اجتماع امر و نهی از مبادی تصدیقیه مسئله تعارض و تراحم است، یا اصلا می‌تواند یک مسئله کلامی یا فقهی باشد، حال بحث ما که آیا نهی از عبادت یا معامله، کاشف از فساد است یا خیر، یک مسئله اصولی است یا فقهی؟

به نظر می‌رسد این مسئله اصولی است، زیرا ملاک و ضابطه اصولی بودن مسئله بر آن منطبق است، قبلا گفتیم ملاک اصولی بودن این است که بتواند آن مسئله در قیاس استنباط به عنوان کبرا واقع شود، هر مسئله‌ای که نتیجه آن در قیاس استنباط به عنوان کبرای آن قیاس واقع شود می‌شود مسئله اصولی و این ملاک اینجا وجود دارد. مثلا اینجا ما یک صغری و کبری تشکیل می‌دهیم، صغری ما این است که «بیع ما لیس عندک، یکون منهیا عنه» بیع چیزی که مال تو نیست و نزد تو نیست مورد نهی قرار گرفته است، کبری این است که نهی متعلق به عبادت یا معامله مقتضی فساد است، لذا اگر کسی رسید به اینکه نهی موجب فساد معامله است، نتیجه این می‌شود که بیع ما لیس عندک یکون فاسدا، بیع چیزی که مال تو نیست فاسد است. این یک حکم کلی فرعی الهی است لذا تعریف و ضابطه اصولی بودن مسئله بر آن منطبق شده؛ آنچه که بتواند در قیاس استنباط به عنوان کبری واقع شود و به ما یک حکم فرعی الهی را نتیجه دهد، پس مسئله اقتضاء نهی للفساد یک مسئله اصولی است.

امر چهارم: این مسئله عقلی است یا لفظی؟

در این امر بحث در این است که آیا مسئله کاشفیت نهی از فساد یا اقتضاء نهی للفساد یک مسئله عقلی است یا لفظی؟ در مقدمه پنجم بحث اجتماع امر و نهی ما این بحث را مطرح کردیم و گفتیم که مسئله اجتماع امر و نهی یک مسئله عقلی است نه لفظی، یک بحثی است که مربوط به عالم الفاظ نیست، بلکه مربوط به عقل است، اینکه آیا امر و نهی با هم امکان اجتماع دارند یا اجتماعشان ممتنع است، یک امر عقلی است. حال همین سؤال در مانحن فیه مطرح است که آیا بحث از اینکه نهی در عبادت یا معامله کاشف از فساد آن معامله یا عبادت است یا خیر؟ یک بحث لفظی است یا عقلی؟ ما ابتدا نظر محقق خراسانی را بیان می‌کنیم و بعد بررسی می‌کنیم که حق در مسئله چیست؟

قول اول: لفظی

محقق خراسانی معتقدند که این یک مسئله لفظی است بر خلاف بحث قبل، می‌گویند این بحث لفظی است، زیرا در این مسئله یکی از اقوال این است که نهی در معاملات مقتضی فساد است. گروهی نظرشان این است که اگر نهی به معامله‌ای متعلق شود، اقتضاء فساد دارد؛ ببینیم مقصود اینها چیست؟ همین نظر را اگر تحلیل کنیم کمک می‌کند به ما تا بفهمیم این مسئله یک مسئله لفظی است. منظور اینها این است که اگر نهی به عبادت یا معامله‌ای بخورد دلالت می‌کند بر اینکه آن فعل حرام است. می‌گوید: این نهی دلالت می‌کند بر حرمت لکن اینجا این حرمت ارشاد به فساد می‌کند نه اینکه عقلا ملازم با فساد باشد. یک وقت می‌گوییم: منظور قائل این است که نهی دلالت بر حرمت می‌کند و حرمت عقلا ملازم با فساد است، به این ترتیب می‌توانیم این مسئله را عقلی بدانیم، وقتی شارع می‌گوید: لا تبع ما لیس عندک یعنی نهی می‌کند و نهی دال بر حرمت این فعل است و این ملازم با فساد است. این معنا منظور قائل نیست، او در واقع می‌خواهد بگوید اساسا حرمت ملازم با فساد نیست، اگر یک معامله‌ای حرام شد لزوماً به معنای فساد معامله نیست، بین معامله و عبادت فرق است، عبادت اگر مبعوض واقع شود نمی‌تواند مقرب باشد، اما در معامله اینطور نیست، ممکن است یک معامله‌ای مبعوض شارع و خداوند باشد ولی باطل نباشد و صحیحا واقع شود، زیرا اساسا ماهیت عبادت با معاملات متفاوت است، معامله نیاز به قصد قربت ندارد. لکن این منافات ندارد با اینکه ارشاد به فساد داشته باشد، لذا یک وقت می‌گوییم: حرمت مقتضی فساد است و منظور ما این است که عقلا ملازم با فساد است، در این صورت باید بگوییم: مسئله یک بحث عقلی است، اما یک وقت می‌گوییم نهی به معامله تعلق گرفته و آن را حرام کرده ولی این نهی ارشاد به فساد دارد. ارشاد به فساد به معنای این نیست که این یک مسئله عقلی است. پس آنکه می‌گوید: این نهی مقتضی فساد است، چه بسا منظورش این است که اگر نهی به معامله‌ای تعلق گرفت و این معامله فاسد بود، یعنی این نهی دارد ارشاد به فساد آن معامله می‌کند و بحث از اینکه آیا این نهی ارشاد به فساد دارد یا ندارد؟ یک بحث لفظی است نه عقلی.

اگر بحث کنیم که آیا از یک نهی ارشاد به فساد استفاده می‌شود یا خیر؟ این بحث لفظی است که آیا لاتبع ارشاد به فساد دارد یا خیر؟ این ربطی به عقل ندارد.

ان قلت

این بیان در مورد معاملات درست است اما در مورد عبادت این طور نیست، بلکه فوقش این است که نتیجه حرف شما این می‌شود که در معاملات مسئله یک مسئله لفظی است اما در عبادت اینطور نیست. زیرا در عبادت دیگر سخن از دلالت نهی بر ارشاد به فساد نیست تا شما بگویید این مسئله لفظی است. آنجا بحث در این است که آیا در عبادت بین حرمت و فساد ملازمه است یا خیر؟

بنابراین باید ملتزم شویم به اینکه مسئله اقتضاء للفساد در معاملات، لفظی است، اما در عبادات عقلی است. به عبارت دیگر تفصیل قائل شویم، چرا یکسره بگوییم لفظی است.

قلت

محقق خراسانی می‌گوید: حتی در مورد عبادات هم یک مسئله لفظی است. زیرا در عبادات که شما می‌گویید بحث از این است که آیا بین حرمت و بین فساد ملازمه وجود دارد یا خیر؟ در واقع منظور از این ملازمه دلالت التزامیه است؛ یک ملازمه بین که لفظ بر آن دلالت دارد. اگر ملازمه عقلی نیز مطرح شود، در واقع به اعتبار دلالت لفظ بر لازم معنا است که خودش از اقسام دلالت لفظیه است. پس در عبادت نیز به این بیان مسئله یک مسئله لفظی است. اگر نزاع در عبادت در این باشد که آیا بین نهی و حرمت و بین فساد ملازمه است یا خیر؟ باعث نمی‌شود که مسئله تبدیل به یک مسئله عقلی شود، تا اسم ملازمه مطرح شود فوری نگوییم که مسئله عقلی شده، بله مسئله ملازمه اینجا پایش به میان می‌آید ولی در واقع همین ملازمه که از دید عقل باید بررسی شود که آیا بین حرمت و فساد ملازمه است یا خیر؟ مربوط می‌شود به دلالت لفظی که آیا این نهی و لفظ و لاتبع یا لاتفعل کذا در مورد عبادت که از آن حرمت استفاده می‌شود، دلالت بر فساد می‌کند یا خیر؟ اگر اینطور باشد دیگر مسئله یک مسئله لفظی است و بر این اساس محقق خراسانی معتقد است این مسئله یک مسئله کاملاً لفظی است.

اشکال محقق اصفهانی

محقق اصفهانی اشکالی به محقق خراسانی گرفته‌اند که وقتی اصل این ملازمه ثبوتاً محل اشکال است معنا ندارد که شما از دلالت لفظیه بحث کنید. یعنی کأنه به توجیه محقق خراسانی برای اینکه مسئله را تبدیل به یک مسئله لفظی کند ایراد گرفته است.^۱ پس ایشان به محقق خراسانی اشکال نموده است که اصل این ملازمه‌ای که شما می‌گویید محل اشکال است، حال چطور می‌گویید بحث از دلالت التزامیه است؟

پاسخ

با مطالبی که بیان شد این اشکال محقق اصفهانی به محقق خراسانی وارد نیست. زیرا محقق خراسانی که بحث می‌کند در اینکه آیا نهی در عبادات که دلالت بر حرمت می‌کند با فساد عبادت ملازمه دارد یا خیر؟ منظورش از ملازمه، یعنی ملازمه بینی که ناشی از دلالت لفظ است، نه یک ملازمه غیر بین که شما اشکال کنید که اصلاً جای بحث از دلالت التزامیه نیست. فتحصل مما ذکرنا: محقق خراسانی معتقد است که مسئله اقتضاء نهی للفساد چه در باب عبادات و چه در باب معاملات یک مسئله لفظی است نه عقلی.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ نهایة الدرایه، ج ۱، ص ۳۰۶.